



مجله موسیقی

مهر - دی ۱۳۵۱

شماره ۱۳۸ دوره سوم

پارسیان هند

و

اشعار تصنیف‌های جدید فارسی

از مهدی غروی

معاون دایره فرهنگی در هند و سرپرست

خانه فرهنگ ایران در بمبئی

سرود، بمعنی شعر یا عبارت موزون، دوران نوین حیات خود را از عصر درخشان پهلوی آغاز کرد. سرودن عبارات موزون در ادبیات فارسی امری تازه نیست و قدیمی‌ترین اثر ادبی ملی ماگاتها، که با احتمال قوی توسط خود زرتشت سروده شده است، متعلق بدورانی بسیار کهن است. گاتها اصیل

ترین و قدیم‌ترین بخش اوستاست که قدمت آن از پانصد تا هزار و پانصد سال پیش از میلاد مسیح تخمین زده می‌شود و معاصر است با قسمتی از «ریگ ودا» که مانند گاتها نخستین اثر منظوم آریائیهای باستان از شاخه هند و ایرانی است.

مرحوم پورداد در باره گاتها می‌نویسد:

«قدیم‌ترین و مقدس‌ترین قسمت اوستا «گاتا» می‌باشد که در میان یسنا جای داده شده. ... در کتب مذهبی بسیار قدیم برهمنی و بودائی، «گاتا» (گاتا) عبارت است از قطعات منظومی که در میان نثر باشد. گاتای اوستا نیز اصلاً چنین چیزی بوده است و به مناسبت موزون بودن آن است که گاتا نامیده شده، یعنی سرود و نظم و شعر، اما نه شعری که شبیه با اشعار حالیه ایران باشد....»^۱

در عصر جدید ادبیات فارسی و طلوع ناسیونالیسم ایران‌گروهی از شاعران و صاحبان ذوق به ساختن سرودهای ملی و میهنی پرداختند و آنچه را که بیشتر جنبه تفنن و هنری داشت تصنیف نامیدند. دیری نپائید که سرودهای مذهبی (نوحه) در مقابل خود رقیب جدیدی یافت و خواهی نخواهی، توجه مردم به سرودن و خواندن انواع «شعر ملی» جلب شد. در آن زمان تصنیف‌ها نیز همه بر پایه وطنپرستی و آزادی استوار بود. درین میان زرتشتیان که عصر پهلوی را عصر رستاخیز خود می‌دانستند، بنا بر سابقه ملی و تاریخی و اعتقاد به ادبیات منظوم مزدیسنا باین نوع قطعات منظوم که با سرودهای مذهبی ایشان و خواسته‌های باطنی‌شان همانندی داشت علاقمند شدند و ازین رو نام دانشمند زرتشتی هند دینشاه ایرانی درخشندگی‌ای خاص دارد. دینشاه همان کس است که پورداد را بهند آورد و با تشویق و حمایت وی، استاد مجموعه عظیم اوستا را بفارسی برگردانید و هم او بود که رایبندرانان تاگور را بایران برد و در مراجعت به هند وادارش ساخت که در دانشگاه خود شانتی نکیتن Shanti Niketan زبان و ادبیات فارسی را نیز بگنجانند و استاد پور داود چند سال عهده‌دار تدریس این رشته درین دانشگاه بود.

پدران دینشاه در اواخر قرن هیجدهم میلادی از ایران بهند رفتند و او که تحصیلات خود را در بمبئی به پایان رسانده بود و یک حقوق‌دان بود سراسر

عمرش را صرف شناختن و شناساندن ایران به مردم هند خصوصاً پارسیان کرد. وی در سال ۱۹۱۸ انجمن زرتشتیان ایرانی و در ۱۹۲۲ انجمن ایران لیک را تأسیس کرد و سالها ریاست انجمن زرتشتیان و معاونت ایران لیک را برعهده داشت. نخستین خدمت ادبی و فرهنگی دینشاه ترجمه برخی از غزلهای حافظ و سعدی به انگلیسی بود که در ۱۹۱۰ بانجام رسید و سپس در ۱۹۲۷ سرودهای آسمانی زرتشت پیامبر را بانگلیسی برگرداند و در مقدمه‌ای که تاگور بر این اثر نوشت آنرا ستود. فراموش نکنیم که تاگور نخستین کس بود که از آسیا به بردن جایزه ادبی نوبل نایل آمد این جایزه را وی بیاس تنظیم دیوان شعر خود که سراسر سرودهای آسمانی و معنوی است دریافت کرد. این اثر بفارسی نیز برگردانده شده است. دینشاه در راه ترجمه آثار فارسی به انگلیسی دمی از پای نشست. نخست پوراندهخت نامه پور داود را ترجمه کرد و در سال ۱۹۳۲ منتخباتی از اشعار و سرودها و تصنیف‌های عارف، شاعر انقلابی عصر، را بانگلیسی برگرداند و از همین زمان توجه وی به ترجمه سرودها و تصنیف‌های ملی دینی ایران که در عصر انقلاب سروده شده بود جلب شد.

وی در مقدمه کتاب بزرگ خود «سخنوران عصر پهلوی» که ترجمه فارسی آن نیز در آخر کتاب درج شده است هنگامی که از سربقای ملت ایران سخن بمیان می‌آورد از ذوق ادبی و شاعرانه ایرانیان یاد می‌کند و می‌نویسد که «ایرانیان از قدیمترین زمانها دارای نبوغ ادبی بوده‌اند و بهمین دلیل بوده است که روح ایرانی همیشه زنده و جاودانی بوده و خواهد بود و هیچیک از بلاهای عظیمی که بر آن مملکت و ملت نازل گردید، نتوانست روح ملی ایران را نابود یا ضعیف سازد. ایرانی قرنهای متمادی در سختی گذراند، ولی باز روح شکوهمند ایران پاك و منزه درخشید، از بوته گداخته سوزان بلایا بیرون آمده و بسا شده که عناصر خوب آن بوته را نیز در حین عبور برخورد گرفته جزو خود گردانید.»^۱

وی درین مقدمه نمونه‌های بسیار از شعر موزون زرتشت پیامبر و سایر متون ایرانی پیش از اسلام ذکر می‌کند که ترجمه فارسی همه آنها را در مقدمه فارسی آورده است.

بطوریکه گفتیم زرتشتیان در میان همه شاعران انقلابی ایران به عارف

۱- سخنوران عصر پهلوی ص ۴ و ۵ و ۶

توجه خاص دارند. شاید ازین لحاظکه عارف دارای تمایلات شدید میهنی بود و نخستین کس بودکه، با احاطه بر موسیقی ایرانی، بسرودن تصنیف و سرودهای ملی پرداخت. دینشاه گذشته ازینکه ۴۲ صفحه از کتاب خود، سخنوران عصر پهلوی را وقف نقل و ترجمه آثار عارف کرد، منتخباتی از اشعار ویرا نیز با ترجمه انگلیسی و مقدمه و تاریخچه مختصر دوران آزادی-خواهی در ایران بچاپ رساندکه نسخ آن فعلا نایاب است. همچنین بسیاری از اشعار عارف همراه با اشعار دیگرشاعران انقلابی و ملی عصر خود را مانند ایرج ورشید یاسمی ترجمه و در مجله ایران لیک بچاپ رساند.

عارف شاعر آزاده ایران نخستین کس بودکه سد ربا و سالوس را بشکست. خود سرود و خود خواند و خود ساز زد! در آن عصر برای یک شاعر بزرگ خواندن در مجالس ننگ و عار بود اما وی که سوزی نهان در سینه داشت و دردش نابسامانی مردم ایران بود از ننگ و عار باك نداشت و بحرف مردم توجه نمی کرد.

وی در نیمه راه سفر استامبول در سال ۱۳۳۶ قمری در باره وضع اسفناک زنان غزلی باین مطلع سرود:

بفکن نقاب و بگذار در اشتباه ماند

تویر آن کسیکه می گفت رخت بماه ماند

پنجسال بعد در رجب ۱۳۴۱ در نمایشی که در تهران برگزار می شد درباره حجاب این تصنیف را خواند:

«تارخت مقید نقاب است

دل چوپنجهات به پیچ و تاب است

.....
جمله پیچ و خم کار ملک جم چون رخت صنم

زبیش و کم، زبیش و کم، زبیش و کم

این دوپشت پرده حجاب است.»!

در باره آذربایجان، که مانند مسئله حجاب یکی از مسایل موردعلاقه عارف بود، در کنسرت آذربایجان ابتدا چند غزل و سپس تصنیف معروف فارسی گوی،:

۱- تنها مطلع و انتهای تصنیف ذکر شده است. این تصنیف به همین صورت در ص ۴۲۷ و ترجمه انگلیسی آن در ص ۴۲۸ کتاب دینشاه آمده

«بادخزانی زدناگهانی کرد آنچه دانی» را خواند^۱
عارف آزاده شیفته آزادی نیز بود و سالها پیش از سرودن این تصنیف‌ها
در باره مجلس دوم تصنیف معروف :

«هنگام می و فصل گل و گشت و چمن شد .»

را ساخت که مدتها زبانزد خاص و عام بود^۲ .

دینشاه در انتخاب احسن از تصنیف‌های عارف، تصنیف ماهرز وی را که
بمناسبت تشکیل سلسله پهلوی در شب ششم شعبان ۱۳۴۲ در کنسرت عارف
خوانده شد، ذکر می‌کند که البته ترجمه انگلیسی آن نیز نقل شده است. آغاز
و پایان این تصنیف چنین است :

«روی دلکش موی دیبجور
روی اندر موی منشور»

از سروش ، از سروش آسمانی ، نغمه‌های روح بخش پهلوی، بشنو از

دور»^۳

عشقی نیز مانند عارف شاعری انقلابی بود پرشورتر و پرهیجان‌تر.
وی عاشق ایران بود و می‌خواست که ایرانی مانند گذشته تابناکش از دروغ
و تعصب پرهیز کند و بهمین دلیل زرتشتیان هند ، از عشقی صمیمانه تجلیل
کردند و همینکه شاهکار منظوم وی «رستاخیز شهریاران ایران» منتشر شد
گلدانی نقره از هندوستان برایش فرستادند که در تهران با تشریفات خاص
بوی داده شد.

عشقی در سال ۱۳۳۴ هجری قمری از خرابه‌های مداین دیدن کرد و
شاید سرودهایی که وی از دیدار این خرابه‌ها سرود ، پس از تصبیه خاقانی
معروفترین حماسه‌ای باشد که يك ایرانی برین یادگار پرشکوه گذشته تابناک
خود هدیه کرده است .

درین شاهکار ادبی عشقی با خسرو دخت داریوش، سیروس (کوروش)،
انوشیروان، خسرو شیرین و سرانجام روان‌شت زرتشت دم‌ساز و هم‌آهنگ
می‌شود و شعر خوانی می‌کند. شعرهایی که همه باید با آهنگ خوانده‌شود.
آخرین بخش این اهرای منظوم سرودی است که آهنگش را میرزا حسین‌خان،

۱- ص ۴۰۸ و ۴۰۹ و ۴۱۰ و ۴۱۱ سخنوران عصر پهلوی .

۲- ص ۴۱۸ .

۳- ص ۴۲۹ .

دیپلمه مدرسه موزیک ساخته و بایستی توسط وی و دیگر شرکت کنندگان خوانده شود و خطاب به زرتشت پیامبر است:

زرتشت، ایران خراب است ای روان پاک زرتشت

این کشتی در گرداب است حیفا این آب و خاک زرتشت

مهد عزت دنیا است

پرورده دست و فرد شمشیرماست.....^۱

آخرین قسمتی که روان زرتشت می خواند غزلی است خطاب به مردم

مشرق :

ای گروه پاک مشرق، هند و ایران ترک و چین

بر سر مشق زمین شد، جنگ در مغرب زمین

و سپس به بیعدالتیها و شقاوتهای استعمار اروپا اشاره و آرزومند

می شود که اگر مشرق اقتدار یافت از آن بنفع رفاه مردم بهره برداری کند تا

اینکه :

... بعد ازین باید نماند هیچکس در بندگی

هرکس از بهر خودش زنده است و دارد زندگی.

درینجاست که عشقی نتیجه گیری می کند و گهواره ای مزین با بیرق

ایران که با چند چراغ روشن شده از سقف پائین می آید و روان زرتشت بدان

اشاره و چنین می گوید:

در همین گهواره خفته نطفه آیندگان

نطفه این مردگانی را که خوانی زندگان

در همین گهواره تا چند دگر فرزند چند

سر پرآرد سر برسر ایران ازیشان سر بلند

بعد ازین اقبال ایران را دگر افسوس نیست

لکه ای در سرنوشت کشور سیروس نیست

من ابر اهریمن ایرانیان غالب شدم

حافظ ایران بود یزدان و من غایب شدم

این شاهکار ادبی میهنی با اشعاری که خود عشقی بعنوان مسافر می خواند

پایان می پذیرد :

وعده زرتشت را تقدیر کن دید عشقی خواب و تو تعبیر کن.

دینشاه در پایان این فصل اشعاری را که شاعری دیگر در سالهای بعد به رستاخیز عشقی افزوده است تحت عنوان «مژده» و تعبیر خواب عشقی می آورد که خود سرودی است مهیج و میهنی:

مژده ده که شد ملک خسروی	آباد و آزاد و هم قوی
ملک کهن یافته نوی	از پرتو دور پهلوی
قدرت کهن تاکه باز شد	پرچم وطن سرفراز شد
اختر و ظفر با شکوه و فر	آشکار شد بار دگر
زمین و آسمان تا هست جاودان	این کشور کیان مساناد قوی
تا روح ایرانی ماند آزاد و شاد	هماره زنده باد دور پهلوی
ملک کیان به نگاه ساسانیان	کشورداری انوشیروان
در کنف تیغ تیز پهلوی	زنده و پاینده مانی جاودان
پرچم شیروخورشیدست درجهان	سرفراز و سایه اش ظل امان

اختر اقبال تو پاینده باد

فرو شکوهت بجهان زنده باد

ای وطن ای مهد هر علم و هنر مهد چون کوروش شهان دادگر

اختر و اقبال تو پاینده باد

فرو شکوهت بجهان زنده باد

پس از انتشار مجله ایران لیگ از همان نخستین شماره، که در اوایل ۱۹۳۰ منتشر شد، دینشاه متن و ترجمه بعضی از اشعار عارف را با ترجمه حال وی درین نشریه بچاپ رساند و بتدریج اشعاری از رشید و عشقی و ایرج نیز ترجمه و منتشر کرد تا اینکه کتاب دینشاه از چاپ خارج شد. در آغاز این کتاب عکس تاریخی معروفی از دانشمندان ایرانی با تاگور شاعر نامدار هند و دینشاه بچاپ رسید. این عکس را اخیراً یکی از مجلات ماهانه ایران هنگام بررسی سرگذشت مرحوم رشید یاسمی چاپ کرد اما فقط درین جمع دینشاه ناشناس مانده بود. اکنون بنده نسخه ای از آن عکس را - پیوست این مقاله می کنم که حق دینشاه، مردی که از هر ایرانی بیشتر بایران علاقه داشت و ادب و هنر ایران مرهون خدمات وی است تا حدودی ادا شود. گفتم هنر ازین لحاظ که وی مرحوم سپنتا را به هند برد و سپنتا پیشرو صنعت فیلم در ایران و هنرپیشه و کارگردان نخستین فیلم فارسی بیامردی و کمک دینشاه در راه



از راست بچپ نشسته :
 دینشاه ایرانی، مرحوم بهار، کاکور، دشتی
 ایستاده :
 اسدی، رشید، عباس اقبال، سعید نفیسی، استاد فلتی، محمد سعیدی و میکده
 تهیه نخستین فیلم فارسی موفق شد.

از سال ۱۹۳۹ مجله ایران لیگ که تا آن زمان در دو بخش فارسی و انگلیسی انتشار می یافت دارای بخش کوچک گجراتی نیز شد که بین صفحات انگلیسی و فارسی قرار داده می شد. از آغاز دوره سیزدهم، ژانویه ۱۹۴۳، در بخش گجراتی چاپ متن و ترجمه برخی از سرودها و تصنیف های میهنی که در ایران ساخته و اجرا شده بود آغاز گردید و مجموعاً ۱۴ سرود و تصنیف باین ترتیب در شماره های دوم از دوره سیزدهم تا شماره اول از دوره چهاردهم بچاپ رسید که متن فارسی آن را نقل می کنم .

مارش مام وطن
روح انگیز خانم
ارکست - پرویز خان
مهرت ای مام وطن جا دارد در قلب من
دایم مهرت بود در دلم - تا هستم دل از تو نگسلم
خواند در خاکت دیده من - حکایتها از دورکهن
هر نوک ویرانه آرد بیاد - فروشان جمشید و کیقباد
ای مهد نره شیران - ای خاک پاک ایران
فرو شکوهت پاینده باد - گیتی یکسر تو را بنده باد
همیشه تا خورشید درخشان - باشد بر زمین پرتو افشان
دولت و اقبال روز افزون باد - بدخواه تو پیوسته دلخون باد

عظمت پهلوی
خانم نیراعظم رومی
سرود ماهور ارکست - نوریانی
ذات جهانبانی بر سر ایرانی - تا که فکنده پرتو همت
شد زمان پرازندگی - تازه شد بروطن اقتدار کیانی
قدرت پهلوی داده روح جوانی - بر این کشور باستانی
که از او شد زنده هنر - شده روز فتح و ظفر
که ببالد کشور جم، که بنازد ملک عجم - بجهان زین شوکت وفر
بنازد کشور بنام پهلوی - کند فخر از اهتمام پهلوی
شهی پر حشمت که خود بجان و تن - بکوشد در افتخار وطن
پاینده بادا سایه این سلطان هنرور بر سر کشور - تا که بعالم مملکت جم
از نو یابد نام و نشان - بنازد بجهان، ازین بخت جوان، وطن تازه کند جانی

نظام وظیفه
خانم نیراعظم رومی
ارکست - نوریانی
شد که بیداری روز فداکاری - تازه نهال ای توده غیرت
از بی حفظ ملک و بقای وطن - این زمان بایدت جان نثاری

خدمت اندر قشون، کسب غر و شرف - باشد و شیوه رستگاری
منما تن سست و زبون - بنما خدمت به قشون
ز شرف کن جامه بپیر که بود این فخر بشر، که کند قدر تو فزون
بود این کسب سعادت ای جوان - که خوی مردانگی کند عیان
جوانان از کوشش شما وطن - بماند ایمن ز قصد دشمن
ایرانی باید بازوی همت، پنجه غیرت - رنجه نماید، تا که فزایدشان
و شرافت
گر عالم دشمن بگردد، هراسان نشود - زمیدان نرود، نخواهد
بوطن خواری

امشب

خانم نیر اعظمی

امشب ای دوست بیا می بز نیم - قدحی چند بپایی بز نیم
روزگاریم بیک جام، ای دوست بیا - جام بریاد جم و کی بز نیم
ما چه دانیم که فردا چه شود - اگر امشب نشود کی بز نیم
یاراگر خواست که بوسه ندهد - مهر بوسه بلب وی بز نیم
از لبش بوسه ستانیم بزور - هی بگوید نه و هی ما بز نیم

چهارگاه - خطاب بزرگان بوطن

ویلون نوربانی - تار صالحی و مطافعات فرنگی

خانم نیر اعظم رومی

با وفا ای وطن خاک دانش پرور - عهد بگذشته را این زمان یادآور
داد علم و دانش دادی - چشم عالمی بگشادی
خیز و کن ز غیرت یکدم - روزگار دیرین یادی
چشم ما درین ره بسوی تو باشد - آرزوی ما آبروی تو باشد
ای نژاد فرزانه ایرانی - بیش ازین رواکی بود نادانی
براز این، دیگر باید از جان کوشی - تا که جامه فخر و عزت پوشی
گر بجهل و سستی تو عادت نمائی - پس چه گونه کسب سعادت نمائی

نوای فرشتگان
ویلون نوریانی - تار صالحی
خانم نیر اعظم رومی

زادگان پاك ایران - كز شما برآید بانگ غمگساری
هان بشد طی، نوبت غم - شكوه بس کنید از تیره روزگاری
آفتاب دانش از افق عیان شد - روز افتخار کشور کیان شد
ذات پادشاهی از جان می کوشد - تا لباس عزت بر ایران پوشد
تا ز بهلوی فخر جاودانی یابد - کشور کهن رونق جوانی یابد
هردم باید این کشور از دانش زیور - تا دارد بر سر پادشاهی دانش پرور
نیر امروز ایران را بینی چون گلشن - دیروزش دیدی، فردایش هم بنگر

خسرو حسن
ملوك خانم ضرابی

من خسرو حسنم - شاه اگر صاحب گاه است
مرا نیز ز خورشید کلاه است
شاه همسر من گر شود - او همدم ماه است
رخ من تو بینی - برین گفته گواه است
گر ز آن گه جهانی را شاهنشاه پناه است
زاختر و فزونش سپاه است
از جلوه من شاه را برتر شده جاه است
فروزان ز رویم سر ابرده شاه است

*** جامع علوم انسانی ***

خسرو حسن
ملوك خانم ضرابی

برگویا بخسرو - بتو شیرین شده مایل
نهانی بسویت بودش دل
گوشاد - و به ازین - ز آنکه مرادت شده حاصل
بیاسا - ازین پس که آسان شده مشکل
آرمان شاه ار این است، آسوده کند دل
سعی نگر دید باطل

از بر تو تو رخ شاه را آرایم محافل
جمالم بیارم برین گفته دلایل

آه

روح انگیز خانم

اور کستر - پرویز

آه نگفتمت ای دل مکش ناز مهرخان

که عاقبت گردی زغم زار و ناتوان

چون پند من نشنیدی - دلا گشتی زین سان فکار

ز عشق پر پرویان شدی بدر دوغم دوچار

اکنون دیگر چاره نیست - باید بحرمان گریست

پا از کمندش گریز - یا خون زدو دیده ریز

آه و دردا - که شکیبی نبود اندر دل

دل سپردن بود آسان و گرفتن مشکل

لیلی و مجنون

ملوک خانم ضرابی

چه خوش صید دلم کردی بنازم چشم مستت را - که کس آهوی وحشی

را ازین خوشتر نمی گیرد

خدا را رخمی ای لیلی که مجنون سر گویت - دو دیگر نمی داندره دیگر

نمی گیرد

شعله عشق زد شرر بزجان مجنون - سر گشته شد بهر لیل در دشت و

هامون

ز آتش عشق یار آن مست دلدار، جان بر افروخت ، خانمان سوخت

باید انسان آموخت رسم این وفا را - تهنیت باد از اله عشق بر شما دو

عاشق

که اندر ره دوست بنهاده پای - و دست از جان کشیدید

عاقبت بر مراد دل رسیدید - بر شما تهنیت باد

ای دو محبوب - که داستان محبت و عشق،

به دورگیتی ز نامتون زینت یافت - تا جهان است بادا روح تون شاد -
تهنیت بر شما دلدادگان باد
عهد عشق آفرین بهر عشق آفرین کرد - آن روح بشر - شد قوی بدین

جاه و مقام

حیران

روح انگیز خانم

اورکست - پرویز خان

من خراب از نگه زرگس شهلای توام

بیخود از باده جام و می مینای توام

تو بتحریرك فلك فتنه دوران منی

من بتدبیر نظر محو تماشای توام

میتوان یافتن از بی سروسامانی من

که سراسیمه کیسوی صنمهای توام

اهل معنی همه از حالت من حیرانند

بسکه حیرت زده صورت زیبای توام

تلخ و شیرین جهان در نظر م یکسانست

بسکه شوریده دل از لعل شکر خای توام

بسکه سودای تو از هر سر مویم سرزد

مویمو با خبر از عالم سودای توام

فصل بهار

اورکسترا - باربد

ملوک خانم ضرابی

بیا که فصل بهار است تا من و تو بهم

بدیگران نگزاریم باغ و صحرا را

بجای سرو بلند استاده بربل جو

با آن چرا نظر نکنی یار سرو بالا را

بدوستی که اگر زهر باشد از دست

یارچنان بشوق و اراده خورم که حلوارا

نگفت که بیغما رود دلت سعدی
چو دل بعشق دهی دلبران بیغما را

ملکه گلها

اورکسترا - باربد
ملوک خانم ضرابی

بکوری چشم دشمن بستان جانان شد - باغبان پیر آخر جوان شد
گل آمد، بلبل آمد، سنبل آمد - عمردی و بهمن سرآمد
بلبل از قفس شد آزاد - باغ و چمن شد آباد
ای مرغ بد آهنگ - ای جغدی شب آهنگ
از باغ برون شو - که دیگر جای تو نیست
جای که بود منزل بلبل، ز تو نیست - ای باغبان جمال گل بین - راه
مده بدست گلچین - ملکه گلها زنده باد - مملکت عشق پاینده باد

اسرار ازل

اورکسترا باربد
ملوک خانم ضرابی

اسرار ازل را نه تو دانی و نه من
وین حرف معما نه تو خوانی و نه من
هست از پس پرده گفتگوی من و تو
چون پرده برافتد نه تومانی و نه من
چون حاصل آدمی درین شورستان
جز خوردن غصه نیست باکندن جان
خرم دل آنکه زین جهان زود برفت
و آسوده کسی که نیامد بجهان
